

شبکه‌های اجتماعی و شکل‌گیری روزنامه‌نگاری شهروندی

• دکتر تزا میرفخرایی
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



بررسی تأثیر شبکه‌های اجتماعی بر روزنامه‌نگاری را می‌توان از دو منظر نسبتاً متفاوت بررسی کرد. اگر نگاه مقطعی و کاربردی را کنار گذاریم و نگاهی ساختاری و فراگیر را برگزینیم، آنگاه به اعتقاد من این شبکه‌ها در فرایند تحولی خود ساختارهای جوامع بشری را در آغاز تغییراتی جدی قرارداده‌اند.

در درازمدت گذار از دموکراسی ناقص به دموکراسی کامل، اصلی‌ترین تحولی است که به نظر من جوامع بشری در آینده با آن روبه‌رو خواهند شد. اما مسیر این تغییرات از طریق شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر امر خبررسانی و ژورنالیسم حرفه‌ای خواهد بود.

خبر به مثابه یک ژانر، حاصل نظام سرمایه‌داری است. کارکردگرایان برای تعریف خبر به رابطه آن با حق تعیین سرنوشت مخاطب به مثابه شهروند و انتخابات به عنوان اصلی‌ترین شکل مشارکت سیاسی آنها می‌پردازند. بنابراین تعریف اصلی‌ترین وظیفه خبر که باعث اهمیت بی‌سابقه آن در جهان امروزین شده است، ارائه اطلاعات صحیح و بی‌طرفانه از همه نظرات و دیدگاه‌های اصلی و تحمیل شده است تا شهروند را قادر سازد تا با توجه به گرایش، دیدگاه و منافع خود برنامه‌های یکی از احزاب یا نامزدها را انتخاب و به آن رأی دهد. به عبارت ساده‌تر خبر و امر اطلاع‌رسانی در رابطه‌ای تنگاتنگ با نظم لیبرال دموکراتیک قرار می‌گیرد.

در یک نظام لیبرال دموکرات دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف سیاسی با استفاده از آزادی بیان و قلم که از اصول انکارناپذیر آن می‌باشد، به رقابت با یکدیگر پرداخته و با ارائه برنامه‌های مدیریتی برای تقسیم مواهب اجتماعی سعی می‌کنند تا بیشترین رأی ممکنه را به دست آورده و امکان جاری ساختن برنامه‌های خود را در مجراهای مدیریتی و سازمانی جامعه برآورده سازند.

البته مشارکت شهروندان در امور فقط محدود به «انداختن رأی در صندوق» است. شهروند با انتخاب «وکیل» حق «تعیین سرنوشت خود را» به غیر منتقل می‌سازد، یعنی فرد فقط «حق دارد» تا «حق خود» را به دیگری تفویض کند. ولی خود هرگز در امور مدیریتی جامعه رأساً شرکت نمی‌کند.

درست در نقطه مقابل چنین فرایندی، در دموکراسی کامل، شهروند نه تنها حق خود را به دیگری تفویض نمی‌کند، بلکه خود رأساً در مدیریت منابع از طریق شرکت در مباحث گسترده عمومی و رأی‌دادن به تک‌تک لوایح موردعلاقه خود شرکت می‌کند تا سیاست دیگر امری تخصصی و حرفه‌ای محسوب نشود و کارشناسان مسائل اقتصادی و اجتماعی مسیر امور را تعیین نکنند، بلکه شهروندان در تک‌تک مسائل و لوایح نظر خود را ابراز و رأی خود را بیان کنند. در چنین نظامی دیگر نظام کنونی خبررسانی کارکردی نمی‌تواند ایفا کند و قاعدتاً جایگاه خود را به نظم نوینی از اطلاع‌رسانی منتقل خواهد ساخت. این نظم نوین اطلاع‌رسانی چگونه سازوکاری داشته



**دیالوگ همه‌جانبه اجتماعی گرچه در
واقعیت جهان امروزین سرمایه‌داری
کمتر پی‌گیری می‌شود، اما آنچه تغییرات
ساختاری را امکان‌پذیر می‌سازد،
درحقیقت همان گفت‌وگوی عمومی است
که در فضای عمومی در جریان است**

پیردزم. هابرماس با نظام سرمایه‌داری برخوردار دوگانه دارد. در حالی که برای آرمان‌های آغازین سرمایه‌داری سوبیه‌ای مترقی قائل است، نسبت به وضع کنونی این نظام به شدت برخوردار انتقادی را اتخاذ می‌کند.^۲ در تفکر هابرماس دو مفهوم مرکزی یعنی «فضای عمومی»^۳ و «گفت‌وگوی عمومی» در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و جایگاه خاصی درباره مفهوم «تغییرات ساختاری»^۴ دارند.

هابرماس برای «فضای عمومی» وظیفه‌هایی قائل است؛ جریان دادن به گفت‌وگوی عمومی، یعنی طرح مباحث مورد اختلاف از طریق سازمان‌دهی یک دیالوگ اجتماعی گسترده.

این دیالوگ همه‌جانبه اجتماعی گرچه در واقعیت جهان امروزین سرمایه‌داری کمتر پی‌گیری می‌شود، اما آنچه تغییرات ساختاری را امکان‌پذیر می‌سازد، درحقیقت همان گفت‌وگوی عمومی است که در فضای عمومی در جریان است. به همین دلیل نیز هابرماس مفاهیم فوق را به‌عنوان آرمان‌های مطلوب آغازین سرمایه‌داری محسوب داشته و اعتقاد دارد که این یک نکته مثبت است که نباید از آن غافل بود. از آنجاکه به این آرمان نظام سرمایه‌داری از نظر هابرماس جامعه عمل پوشیده نشده است، پس وظیفه عناصر مترقی است تا مساحت «فضای عمومی» را گسترش داده و از این طریق «نقدی سازنده» را در سطح جامعه جاری سازد تا درنهایت به «تعمیق دموکراسی» و نکات مثبت آن نائل آید.

اما در اینجا چند سؤال اصلی برای خواننده آثار هابرماس پیش می‌آید؛ نخست اینکه چرا سرمایه‌داری نتوانست به این «آرمان اولیه» خود نائل آید و دوم اینکه «سراسرا» یا «دالان» به‌جریان افتادن چنین

و در چه مجراها و رسانه‌هایی در جریان خواهد بود؟ بررسی این مسئله به‌نظر من پاسخی است بر تأثیرات درازمدت ساختاری شبکه‌های اجتماعی بر آنچه امروز ژورنالیسم حرفه‌ای خوانده می‌شود و نظام رسانه‌ای - اطلاع‌رسانی که این نوع ژورنالیسم در آن متبلور می‌گردد.

وجه مشترک نظام‌های دموکراتیک ناقص و نظام‌های اطلاع‌رسانی امروزین را باید در کلیدی بودن نقش کارشناسان حرفه‌ای در هر دو نظام ذکر شده دانست، حال آنکه وجه مشترک نظام‌های دموکراتیک کامل و نظام‌های اطلاع‌رسانی شهروندی را باید در نقش کلیدی شهروندانی قلمداد کرد که به‌مثابه افرادی غیرحرفه‌ای جایگاه کارشناسان حرفه‌ای را اشغال کرده‌اند و خود رأساً از طریق شبکه‌های اجتماعی به اطلاع‌رسانی برای ایجاد پلاتفرمی برای یک بحث عمومی گسترده اقدام می‌کنند.

برای آنکه در عمق بیشتری وارد این بحث شوم، اجازه دهید تا به توضیح بعضی از کلیدی‌ترین مباحث مطرح‌شده از سوی هابرماس

دیالوگ گسترده‌ای را در کجا می‌توان یافت. برای من مسلم است که پاسخ را نمی‌توان در رسانه‌های نوشتاری یا دیداری - شنیداری سنتی جست‌وجو کرد.

درحقیقت درست در پاسخ به همین سؤال دوم است که شبکه‌های اجتماعی و مفاهیمی همچون خبرنگاری شهروندی، معنا پیدا می‌کند. با آنکه هابرماس، به دانش من، به این شبکه‌ها به‌عنوان سرسرای اصلی دیالوگ گسترده عمومی و همچنین دموکراسی کامل اشاره‌ای نکرده است، من اعتقاد دارم که آنچه را که هابرماس تعمیق دموکراسی می‌نامد، تنها می‌توان در مفهوم دموکراسی کامل درک کرد و فونداسیون اصلی برای پیدایش دموکراسی کامل، به‌اعتقاد من، تنها در گسترش شبکه‌های اجتماعی برای جریان یافتن گفت‌وگوی عمومی بین شهروندان است.

اما در پاسخ به سؤال نخست می‌توان به تفکیکی اشاره کرد که به‌اعتقاد هابرماس، امروزه در سطح جهان بین جامعه و دولت ایجاد شده است. این تفکیک به خودی خود باعث شد تا مساحت «فضای عمومی»^۵ آنقدر محدود شود که حتی هابرماس از «محو» شدن فضای عمومی نیز بارها سخن به‌میان آورده است. دلیل اصلی جدایی دولت از جامعه را باید در تخصصی شدن کار دولت جست‌وجو کرد.

کارشناسان دولتی یعنی بوروکرات‌هایی که بدون وابستگی به منافع خاص بهترین تصمیمات را برای عموم اتخاذ می‌کنند، عمده‌ترین سد در مقابل جاری شدن بحث و گفت‌وگو در جامعه درباره همه مسائل و مباحث، پیش از اتخاذ تصمیمات اجرایی می‌باشند. آنها تصمیم و تصمیم‌گیری را فرایندی «علمی» و غیرسوگیرانه و کارشناسانه وانمود می‌نمایند و با تأکید بیش از حد بر اهمیت «کار کارشناسی» بدون تأکید بر «منافع متفاوت گروه‌های اجتماعی» درحقیقت سعی می‌کنند تا جدایی دولت از جامعه را «منطقی» جلوه دهند که این عمل پیامدی جز «نامحرم» شدن عموم مردم ندارد.

مسئله قدرت یا حداقل بخش‌هایی از قدرت، منافع مشخصی در محو کردن فضای عمومی داشته و خواهان قراردادن مفهوم «کارشناسی» به‌جای مفهوم «گفت‌وگوی همه‌جانبه عمومی» بوده و هستند. زیرا با شکل دادن به لایه‌های پر قدرت امکان تأثیرگذاری بر نظرات «کارشناسان» را امری در دسترس می‌بینند.

دقیقاً در همین رابطه است که من، روزنامه‌نگاران حرفه‌ای را به‌عنوان «کارشناسان خبری» بررسی خواهم کرد. خبرنگار حرفه‌ای نیز همچون کارشناسان دولتی با تکیه بر تخصص خود مبنی بر «یافتن خبر» و موضوعات پرازش و موردعلاقه مردم به‌مثابه یک دروازه‌بان سعی می‌کنند تا جریان گفت‌وگوی عمومی جاری در رسانه‌های سنتی را به «مسیری کارشناسانه» منتقل سازند که معمولاً این مسیر تنها درباره سرفصل‌های موردنظر جناح‌های مختلف قدرت معنا پیدا می‌کند.

اما عموم مردم در شبکه‌های اجتماعی درباره آن سرفصل‌هایی با یکدیگر سخن می‌گویند که واقعاً موردعلاقه خود آنهاست؛ سرفصل مباحث از سوی خود مردم انتخاب می‌شود. خبرهایی که در این شبکه‌ها نشر می‌یابد، از سوی خبرنگاران غیر حرفه‌ای یعنی عموم مردم «مهم» تلقی شده است و این سایر کاربران هستند که با ادامه بحث درباره یک خبر، یک موضوع، مسیر گفت‌وگوی عمومی در جریان در این سرسراها را خود راساً تعیین می‌کنند. به‌عبارت دیگر امر اطلاع‌رسانی به امری غیر حرفه‌ای تبدیل

می‌شود و این دقیقاً در انطباق با امر تصمیم‌گیری‌های سیاسی است که مردم به‌جای انتخاب و کیل که سیاستمداری حرفه‌ای است، خود رأساً به‌شکلی غیر حرفه‌ای درباره تک‌تک لویح در شبکه‌های اجتماعی به بحثی گسترده پرداخته و در شبکه‌هایی که در آینده شاهد پیدایش آنها خواهیم بود، به‌طور مستقیم رأی داده و در امر مدیریت منابع اجتماعی مشارکتی کامل را از خود به نمایش خواهند گذاشت.

مسئله سنگ زبربنای چنین فرایندی شکل‌گیری روزنامه‌نگاری شهروندی و گسترش گفت‌وگوی عمومی در شبکه‌های اجتماعی است که مرز حوزه خصوصی و عمومی را در هم شکسته و امر خبررسانی و تصمیم‌گیری را به امری غیر حرفه‌ای و عمومی تبدیل خواهد ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. این نظام با تمام کاستی‌های خود، شکل مناسبی نیز برای «تغییر مدیریت منابع اجتماعی» به‌شکلی صلح آمیز ارائه می‌دهد؛ گروه‌های مختلف سیاسی از طریق اجازه آزادانه انتقاد از امور، امکان تغییر رأی مردم را به‌دست می‌آورند.

۲. هابرماس تفکیکی روشن بین آنچه امروز نظام سرمایه‌داری نامیده می‌شود و آرمان‌های ابتدایی و آغازین سرمایه‌داری قائل می‌شود. وی آرمان‌های آغازین سرمایه‌داری که هرگز تحقق نیافت را به تبعیت از مارکس مترقی قلمداد کرده و اعتقاد دارد که دلیل تبدیل سرمایه‌داری و دموکراسی به نظامی فراگیر را باید در همین آرمان‌های مترقی اولیه جست‌وجو کرد. البته هابرماس همچون آدورنو و سایر بزرگان مکتب فرانکفورت چنین تضادی را به مفهوم «فرب» ربط نمی‌دهد، بلکه برعکس اعتقاد دارد که می‌توان با تعمیق دموکراسی بدان‌ها جامه عمل پوشاند. تعمیق دموکراسی مفهومی مرکزی در تفکر اصلاح‌طلبانه هابرماس است که چندان به مذاق متفکرانی همچون آدورنو خوش نمی‌آمد. به همین دلیل نیز آدورنو هرگز پای تز فوق دکتری هابرماس را امضا نکرد، زیرا به‌اعتقاد وی تنز هابرماس به نام «تغییرات ساختاری در فضای عمومی» به‌نوعی برای نظام سرمایه‌داری مشروعیتی ضمنی ایجاد می‌کرد.

3. Public Sphere

4. Structural Transformation

۵. اصطلاح مساحت فضای عمومی را هابرماس به‌کار نبرده است. تا آنجا که در آگاهی نگارنده این سطور است، این اصطلاح از سوی منتقدان یا توضیح‌دهندگان آثار وی نیز به‌کار نرفته، اما من احساس می‌کنم که این اصطلاح می‌تواند بیانگر منظور هابرماس درباره فضای عمومی باشد، وقتی وی از محدود شدن دامنه آن صحبت می‌کند.

۶. البته به‌نظر من به این فهرست، مسئولان روابط عمومی و لابی‌کنندگان صنایع و قدرت‌های اقتصادی را نیز باید افزود که ترجیح می‌دهند تا کار مباحث آنها به «برون» نیفتاده و نامحرمان نامطلع درباره آن اظهارنظرهای «عوامانه» نکنند.

۷. با تفکیک فضای عمومی از فضای خصوصی به شهروند پیشنهاد می‌شد تا زمانی که بر روی تصمیمات مهم، «کار کارشناسی» می‌شود شهروند بهتر است به مسائل «حوزه خصوصی» خود بپردازد.

فونداسیون اصلی

برای پیدایش

دموکراسی کامل،

به‌اعتقاد من،

تنها در گسترش

شبکه‌های

اجتماعی برای

جریان یافتن

گفت‌وگوی عمومی

بین شهروندان

است